۵. عجب و تکبر:

یکی دیگر از موانع جهاد، عجب و تکبر است. تکبر باعث می‌شود بعضی از انسان‌ها که به ظاهر خوب هستند، عاقبت به شر بشوند. تکبر باعث می‌شود روحیه جهاد از انسان گرفته شود. وقتی انسان خودش را از دیگران بالاتر دانست، نمی‌تواند به جهاد بپردازد

خودپسندی، از خود راضی بودن، خودبینی، به خود بالیدن، به جهت وصفی از اوصاف نفسانی یا به جهت رأی و فکر خود در امور یا به عمل و کرداری از خود، حالتی بسیار بد و مهلک است و در مدرک دین اسلام از آن مذمت و منع شده است.

پیامبر مکرم اسلام (صلی‌الله علیه و آله) می‌فرمایند: «ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ هَوًى مُتَّبَعٌ وَ شُحٌّ مُطَاعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ».[1]

سه چیز از جمله مهلکات است: هوی و هوسی که پیروی شود و حرص و بخلی که اطاعت گردد و به خود بالیدن انسان.

تفاوت کبر و عجب

فرق کبر با عجب، این است که در حالت عجب آدمی خود را شخص ممتازی دانسته و خودپسند است؛ اگرچه پای کسی دیگر در میان نباشد، ولی در حالت کبر پای غیر نیز در میان است و خود را از او برتر و بالاتر می‌بیند؛ و ضد صفت تکبر، تواضع و فروتنی است.

اما کلیات بحث کبر و عجب و غرور یکی است.

اولین گناه در عالم

اولین گناه عالم به وسیله تکبر صورت گرفت. زمانی که خداوند حضرت آدم (علیه‌السلام) را خلق کرد فرمود: بر آدم سجده کنید اما ابلیس سجده نکرد، «ابی و استکبر» ابا کرد و تکبر ورزید. خداوند فرمود: چرا سجده نمی‌کنی؟ گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ». من از آتشم او از گل است. من از او برترم.

– بشر بن منصور، روزی در مسجد در حال خواندن نماز بود. کسی کنار او نشسته بود و نماز وی را می‌نگریست. پیش خود، بشر را تحسین می‌کرد و حسرت می‌خورد. بشر نماز خود را پایان داد و در همان لحظه، رو به مردی که در گوشه نشسته بود و او را می‌نگریست، کرد و گفت: ای جوانمرد! تعجب مکن. کسی را می‌شناسم که چون به نماز می‌ایستاد، فرشتگان صف در صف می‌ایستادند و به او اقتدا می‌کردند. اکنون در چنان حالی است که دوزخیان نیز از او ننگ دارند.

مرد گفت: او کیست؟ گفت: ابلیس.

– دو نفر را تصور کنید. یکی هیئت آمده، نمازش را اول وقت خوانده، پای سخنرانی نشسته، سینه‌زنی را انجام داده، در راه به مستضعفین هم کمک کرده؛ این شخص مقداری تکبر پیدا کرده است؛ اما شخص دیگر، نه نماز اول وقت خوانده،

---

۱. *وسائل الشیعة*، شیخ حرّ عاملی، ج۱، ص: ۱۰۵.

نه سینه زده، نه روضه آمده، نه پای هیئت نشسته، نه به مستضعفین کمکی کرده، هیچ کاری نکرده همچنین نماز صبح فردا را هم قضا کرده اما از عمل خود ناراحت است. سؤال اینجاست که اولی بهتر است یا دومی!

پاسخ سؤال را در این روایت حضرت علی (علیه‌السلام) جستجو کنید. حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «سَیِّئَةٌ تَسُوءُکَ خَیْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُک»[۲]؛

خطایی که باعث ناراحتی تو شود، نزد خداوند از کار نیکی که باعث عجب تو شود بهتر است.

منبر شیطان

در شب هفدهم ماه مبارک رمضان که پیغمبر صلی الله علیه و آله به معراج تشریف برد و همه جا را دید و در همان شب مراجعت فرمود. صبح آن شب، شیطان خدمت آن سرور مشرف شد و عرض کرد: یا رسول‌الله! شب گذشته که به معراج تشریف بردید، در آسمان چهارم طرف چپ «بیت‌المعمور» منبری بود، شکسته و سوخته و به رو افتاده آیا شناختی آن منبر را و متوجه شدید که از کیست؟

آن حضرت فرمودند: خیر؛ آن منبر از کیست؟

شیطان عرض کرد: آن منبر از من است و صاحب آن بودم! بالای آن می‌نشستم و ملائکه پای منبر من حاضر می‌شدند، از برای آن‌ها راه بندگی حضرت منان را می‌گفتم. ملائکه از عبادت و بندگی من تعجب می‌کردند! هر وقت که تسبیح از دستم می‌افتاد، چندین هزار ملک برمی‌خاستند، تسبیح را می‌بوسیدند و به دست من می‌دادند. اعتقاد من این بود که خداوند از من بهتر چیزی را خلق نفرموده؛ ولی یک‌بار دیدم امر به‌عکس شد و رانده درگاه او شدم؛ و الآن کسی از من بدتر و ملعون‌تر در درگاه احدیت نیست. ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم! مبادا مغرور شوی و تکبر نمایی، چون هیچ کس از کارهای الهی آگاه نیست.[۳]

اگر از این‌که به ما می‌گویند حاج آقا، حاج خانم، دکتر، مهندس، آیت‌الله و ... خوشمان بیاید کارمان تمام است. خوشمان بیاید مردم جلو پای ما بلند بشوند، خم شوند و دست ما را ببوسند، در مشکلاتشان به ما رجوع کنند و ...

همان‌طور که کار ابلیس را یکسره کرد کار متکبر هم یکسره خواهد شد.

اولین صفت عبادالرحمن، دوری از تکبر است: «وَ عبادالرحمن الذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً».[۴] عبادالرحمن کسانی هستند که در زمین بی‌تکبر راه می‌روند.

آثار عجب و تکبر

---

۲. *نهج البلاغه*، حکمت ۴۶.

۳. *داستان‌هایی از ابلیس*، ص ۴۰ به نقل از *خزینه الجواهر* ۶۴۶.

۴. سوره فرقان، آیه ۶۳.

۱. از بین بردن نیکی‌ها

حضرت علی (علیه‌السلام) فرمودند: «مَا أَضَرَّ الْمَحَاسِنَ كَالْعُجْبِ.»[۵] چیزی مانند عجب، به نیکی زیان نمی‌رساند.

از امام باقر (علیه‌السلام) یا امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است:

دو نفر وارد مسجد شدند. یکی از آن‌ها عابد و دیگری فاسق بود؛ اما وقتی که خارج شدند، شخص فاسق، مؤمن واقعی و شخص عابد، فاسق شده بود؛ زیرا شخص عابد وقتی وارد مسجد شد خوشحال از عباداتش بود و دلگرم به اعمال خود و پیوسته در فکر عبادات خود بود (و عجب و غروری در دل داشت) اما فاسق، پیوسته در فکر مذمت نفس گنه‌کار خود بود از گناهانی که انجام داده بود استغفار می‌کرد.[۶]

شخصی متکبر که برای خود جایگاه مهمی می‌دید، در حرم حضرت رضا (علیه‌السلام) به فکر فرورفت که من در پیشگاه حضرت چه مقامی دارم، با خود گفت: اولین کلمه‌ای که یک نفر به من بگوید، نشان‌دهنده مقام من باشد.

همین‌طور که ایستاده بود زنی از کنارش عبور کرد به خیال این که همسر خود اوست، گفت: بایست با هم برویم خانه، زن برگشت و به او گفت: خیلی خری!

باز شک کرد که آیا همین کلمه نشان‌دهنده مقام اوست یا خیر؛ زن برگشت و گفت: شک نکن، خیلی خری!

۲. مانع کمال

حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ الِازْدِيَادَ»[۷]؛ تکبر مانع کمال است.

طلبه‌ای می‌گفت تازه طلبه شده بودیم رفتیم روستا دیدیم قرائت قرآن است و ما وارد شدیم.

استاد جلسه هم بود ما هم خواستیم ریشی جنبانده و اظهارنظر و عرض‌اندامی کنیم، گفتیم قرآن خواندن که مستحب است و نماز واجب؛ به جای قرآن، حمد و سوره را برای نماز تصحیح کنید.

پیرمرد استاد گفت: آقا خوب شما بخوانید تا دیگران همراه شما بخوانند. تا این را گفت و من فکر کردم، بسم الله و حمد یادم رفت که بخوانم. گفت: بگو «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ»؛ اما من دنباله‌اش یادم نیامد؛ و حالی خداوند در این جلسه از ما گرفت که می‌خواستیم خودنمایی کنیم.

کسی که متکبر بود از کمالات جا می‌ماند. مثل شخصی که اهل تکبر است و دیگر در مجلس سخنرانی شرکت نمی‌کند و همیشه خود را محروم می‌کند

۳. هلاکت:

---

۵. *عیون الحکم و المواعظ*، علی بن ابی نزال لیثی واسطی، ص: ۴۸۰.

۶. *الکافی*، ثقة الاسلام کُلینی، ج۲، ص: ۳۱۴.

۷. *وسائل الشیعة*، شیخ حر عاملی، ج۱، ص: ۱۰۵.

حضرت امام حسن (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «هَلَاکُ النَّاسِ فِی ثَلَاثٍ الْکِبْرِ وَ الْحِرْصِ وَ الْحَسَدِ فَالْکِبْرُ هَلَاکُ الدِّینِ وَ بِهِ لُعِنَ إِبْلِیسُ وَ الْحِرْصُ عَدُوُّ النَّفْسِ وَ بِهِ أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَدُ رَائِدُ السُّوءِ وَ مِنْهُ قَتَلَ قَابِیلُ هَابِیلَ»[۸]؛

هلاکت و نابودی مردم در سه چیز است: کبر و حرص و حسد. تکبر که به سبب آن دین از بین می‌رود و به‌واسطه‌ی آن، ابلیس، مورد لعنت قرار گرفت. حرص که دشمن جان آدمی ست و به‌واسطه‌ی آن آدم از بهشت خارج شد. حسد که سررشته‌ی بدی ست و به‌واسطه آن قابیل، هابیل را کشت.

تکبر نادرشاه افشار

نار شاه افشار یکی از فرمانروایان متکبر بود. او شب آخر عمرش خوابش نمی‌برد و به خاطر کثافت‌کاری‌هایی که در دوران سلطنت‌اش کرده بود از اینکه دمی بخوابد وحشت داشت. حسنعلی معین الملک که محرم رازش بود و لذا نادرشاه همیشه اسرارش را به او می‌گفت، آن شب از نادر پرسید: قربان بر شما چه شده است که این‌گونه بی‌قرارید و نمی‌خوابید ؟! که نادر گفت: حقیقتش این است که قبل از آغاز سلطنتم یک شب در خواب دیدم، دو نفر مأمور با احترام مرا آوردند و در محلی که در آن امامان هستند. آقایی که بزرگ آن‌ها بود تا من نزدیک شدم، شمشیری را آوردند و به کمر من بستند و فرمودند: تو را فرستادم برای اصلاح ایران، به شرط آنکه با بندگان خدا خوش‌خلقی کنی. این را فرمود و به ناگاه من هم از خواب بیدار شدم. از فردای آن روز زمینه پیشرفت من فراهم شد تا حالا که می‌بینی، "هند" را فتح کرده‌ام و "ایران" را هم از شر "افغان" نجات داده‌ام.

نادرشاه ادامه داد: تا اینکه شب گذشته هم تا خوابم برد، خواب دیدم و دیدم که همان دو مأموری که آن سال مرا با لطف و مهر برده بودند این بار با توسری و غیظ به حضور همان آقایی که شمشیر به کمرم بسته بودند، بردند. آن آقا تا به حضورش رسیدم به من نهیب کردند و فرمودند: آیا با مردم چنین رفتار می‌کنند؟! لذا شمشیرم را بازنمودند و با توسری بیرون انداختند.

معین الملک در ادامه این حکایت می‌گوید: شبی را که نادر این خواب را دید، فهمید، آن‌کسی که او را بالا برده بود، همان کس هم پائین آورده است و برای این که چنین اتفاقی نیفتد خود را به هر دری می‌زد تا خوابش نبرد، اما از آنجا که گریزی از تقدیر نبود، در نزدیکی‌های سحر خوابش برد، غافل از این که سحرگاهان یک دفعه کودتا شده بود و نادرشاه را هم خلاص کرده بودند. عاقبت تکبر نادرشاه این می‌شود که:

سرِ شب سرِ قتل و تاراج داشت * سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری * نه نادر به جا ماند و نه نادری[۹]

---

۸. *بحارالأنوار* (ط – بیروت)، علامه مجلسی، ج۷۵، ص: ۱۱۱.

۹. *معارفی از قرآن*، شهید دستغیب، ص ۳۳۱.

تکبر خسروپرویز

یکی دیگر از پادشاهانی که حکومتش بر اثر تکبر و خودبرتربینی از بین رفت خسروپرویز پادشاه ایران بود.

پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) به یکی از اصحاب خود به نام عبدالله بن خدافه سهمی قریشی مأموریت داد، نامه‌اش را برای خسروپرویز، پادشاه ایران، ببرد. خسروپرویز زمامدار ایران بود که پس از انوشیروان به سلطنت رسیده و ۳۲ سال پیش از هجرت پیامبر بر تخت سلطنت نشسته بود. سفیر پیامبر وارد دربار شد و خسروپرویز دستور داد نامه را از او بگیرند، ولی سفیر گفت: «باید نامه را شخصاً به او بدهم.»

متن نامه پیامبر این بود:

«بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد، فرستاده خدا، به کسری، بزرگ ایران.

درود بر آن کسی که حقیقت را بجوید و هدایت را پیرو باشد و به خداوند و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که جز الله معبودی نیست و شریک ندارد و یگانه است و گواهی دهد که محمّد بنده و فرستاده اوست. من تو را به سوی خدا می‌خوانم. فرستاده خدا برای همگان هستم تا آنان را بیم دهم و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر از اسلام روی‌گردان شوی، گناه مردم مجوس بر گردن تو است.»

در دربار خسروپرویز، هنوز مترجم از خواندن نامه فارغ نشده بود که زمامدار ایران سخت برآشفت و نامه را از مترجم گرفت و پاره کرد و فریاد کشید که: «این مرد را ببینید که نام خود را پیش از نام من نوشته است!»

و دستور داد فوراً عبدالله را از قصر بیرون کنند.

عبدالله بر مرکب خود سوار شد و راه مدینه را پیش گرفت و ماجرا را برای پیامبر تعریف کرد.

پیامبر از بی‌احترامی پادشاه ایران سخت ناراحت گردید، آثار خشم در چهره‌اش پدیدار شد و او را این‌گونه نفرین کرد: «اللهم فَرِق مُلکه»؛ بار خدایا رشته سلطنت او را پاره کن.

خسروپرویز به حاکم یمن نوشت که دو نفر از افسرانش را برای دستگیری پیامبر روانه مدینه کند. پیامبر در دیدار با آن دو افسر، آنان را دعوت به اسلام کرد و فردای روزی که با آن‌ها دیدار داشت به آنان فرمود: «پروردگار جهان مرا آگاه ساخت که دیشب ۷ ساعت پس از غروب، خسروپرویز به دست پسرش شیرویه کشته شده و پسرش بر تخت سلطنت نشسته است» شب سه‌شنبه دهم جمادی‌الاولی سال ۷ هجری.

آنگاه پیامبر فرمود: «بروید این خبر را به گوش حاکم یمن برسانید».

پس از تحقق پیشگویی پیامبر درباره خسروپرویز، باذان حاکم یمن همراه با کلیه کارگزاران حکومتی‌اش اسلام آوردند و طی نامه‌ای اسلام آوردن خود و کارمندان حکومتش را به پیامبر ابلاغ کرد.[۱۰]

---

۱۰. *بحارالانوار*، ج ۲۰، ص ۳۸۹؛ *فروغ ابدیت*، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۶۱۵ تا ۶۲۰.

۴. گمراهی

«امام صادق»(علیه السلام) از «رسول اکرم»(صلی الله علیه واله) نقل نمودند که فرمود:

«حضرت موسی (علیه السلام) نشسته بود که شیطان به سوی او آمد، در حالی که لباسی رنگارنگ که سرتاپای او را پوشانده بود به برداشت و هنگامی‌که به موسی نزدیک گردید آن لباس را از تن افکند و در مقابل موسی ایستاد و به او سلام کرد. حضرت موسی به وی فرمود: تو کیستی؟ شیطان گفت: من ابلیس هستم.

موسی فرمود: شیطان تویی؟ خداوند تو را به جایگاه و مقر نیکان و صالحان و نزدیک نسازد!شیطان گفت: من آمدم تا از جهت مقام و منزلتی که تو در نزد خدای متعال داری به تو سلام کنم.

پس موسی (علیه‌السلام) به شیطان فرمود: این لباس چیست که بر تن داری؟ شیطان گفت: با آن دل‌های بنی‌آدم را می‌ربایم. پس موسی به شیطان گفت: مرا خبر ده از گناهی که اگر فرزند آدم آن گناه را مرتکب گردد، تو بر وی مسلط می‌شوی. شیطان گفت: اگر نفس او در نظرش بزرگ جلوه نماید و در عجب پیدا کند و اعمال و کردار وی در نظرش بسیار آید و گناهانش در چشمش کوچک جلو ه گر شود (زمان تسلط من بر آدم است.)»[۱۱]

چاپلوسی مهم‌ترین دلیل ایجاد تکبر

یکی از مهم‌ترین دلایل ایجاد تکبر در انسان، تعریف و ستایش بیجای اطرافیان و چاپلوسی آنان است

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در نکوهش چاپلوسی و مدح بی‌جا می‌فرماید: «اَحْثُوا التُّرابَ عَلی وُجُوهِ الْمَدّاحینَ؛[۱۲] به صورت چاپلوسان و مدحان خاک بپاشید».

پیشوایان اسلام نه تنها از چاپلوسی و ستایش نابجا بیزار بودند، بلکه مدح آمیخته به تملق را نیز عیب اخلاقی می‌شمردند. آنان در برابر رفتار و گفتار ذلت‌باری که با غرور و شرف انسانی مغایر بود، سکوت نمی‌کردند و اگر کسی مرتکب چنین عمل خلافی می‌شد، از او انتقاد می‌کردند.

جمعی در مقابل امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مدح و ثنا پرداختند، امام دست‌ها را به دعا برداشت و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَعْلَمُ بِی مِنْ نَفْسِی وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِی مِنْهُمْ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی خَیْراً مِمَّا یَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِی مَا لَا یَعْلَمُون» خدایا تو به حال من از خودم داناتری و من خودم را بهتر از دیگران می‌شناسم. خدایا توفیقی به من بده که بهتر از آن باشم که می‌پندارند و لغزش‌هایی را که از من نمی‌دانند، بر من ببخشای![۱۳]

---

۱۱. «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَیْنَمَا مُوسَی ع جَالِساً إِذْ أَقْبَلَ إِبْلِیسُ وَ عَلَیْهِ بُرْنُسٌ ذُو أَلْوَانٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسَی ع خَلَعَ الْبُرْنُسَ وَ قَامَ إِلَی مُوسَی فَسَلَّمَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ مُوسَی مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا إِبْلِیسُ قَالَ أَنْتَ فَلَا قَرَّبَ اللَّهُ دَارَکَ قَالَ إِنِّی إِنَّمَا جِئْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَیْکَ لِمَکَانِکَ مِنَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ مُوسَی ع فَمَا هَذَا الْبُرْنُسُ قَالَ بِهِ أَخْتَطِفُ قُلُوبَ بَنِی آدَمَ فَقَالَ مُوسَی فَأَخْبِرْنِی بِالذَّنْبِ الَّذِی إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذْتَ عَلَیْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَکْثَرَ عَمَلَهُ وَ صَغُرَ فِی عَیْنِهِ ذَنْبُه». *الکافی* (ط – الإسلامیة)، ثقه‌الاسلام کلینی، ج۲، ص: ۳۱۴.

۱۲. *من لا یحضره الفقیه*، شیخ صدوق، ج۴، ص: ۱۱.

۱۳. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۱۰۰.

دوری از چاپلوسی در سیره علما و شهدا

در اوایل انقلاب، آقای فخرالدین حجازی، نماینده اول مردم تهران در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، در مقابل امام، سخنرانی خود را با جمله «بابی انْتَ وَ امّی» آغاز کرد و بقیه محتوای سخنرانی نیز در تجلیل از مقام والای امام بود که با گلایه شدید معظمٌ له روبرو شد، امام فرمودند:

«من خوف این را دارم که مطالبی که آقای حجازی فرمودند درباره من، باورم بیاید. من خوف این را دارم که با این فرمایشات ایشان و امثال ایشان برای من یک غرور و انحطاطی پیش بیاید. من به خدای تبارک و تعالی پناه می‌برم از غرور. من اگر خودم را برای خودم نسبت به سایر انسان‌ها یک مرتبتی قائل باشم، این انحطاط فکری است و انحطاط روحی. من در عین حال که از آقای حجازی تقدیر می‌کنم که ناطق برومندی است و متعهد، لکن گله می‌کنم که در حضور من مسائلی که ممکن است من باورم بیاید فرمودند».[۱۴]

این سیره مستمر حضرت امام خمینی ره در دوران حیات پربار خود بود و بعد از آنکه رهبری نظام اسلامی به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای واگذار شد، ایشان هم سیره امام را به بهترین شکل ممکن ادامه دادند

مقام معظم رهبری در سخنانشان در دیدار نیروهای مسلح شمال کشور و خانواده‌های آنان در نوشهر فرمودند:

من به شما عرض می‌کنم، به همه هم این را میگویم و گفته‌ام و تکرار می‌کنم؛ مبادا آن صفاتی، خصالی، مناقبی که متناسب با وجود ولی‌عصر (ارواحنا فداه) هست، این‌ها را تنزل بدهیم در سطح انسان‌های کوچک و ناقصی مثل این حقیر و امثال این حقیر.[۱۵]

و در جایی دیگر فرمودند:

وقتی کسانی اسم مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا اسم مبارک ولی‌عصر (روحی فداه) را می‌آورند، بعد اسم ما را هم دنبالش می‌آورند، بنده تنم می‌لرزد. آن حقایق نور مطلق، با ما که غرق در ظلمتیم، بسیار فاصله دارند. ما گیاه همین فضای آلوده دنیای امروزیم؛ ما کجا، کمترین و کوچک‌ترین شاگردان آن‌ها کجا؟ ما کجا و قنبرِ آن‌ها کجا؟ ما کجا و آن غلام حبشیِ فداشده در کربلای امام حسین علیه‌السلام کجا؟ ما خاک پای آن غلام هم محسوب نمی‌شویم؛ اما آنچه که حقیقت است، این است که ما به عنوان مسلمانانی که راهمان را شناخته‌ایم، تصمیم خود را گرفته‌ایم و نیروی خود را برای این راه گذاشته‌ایم؛ با همه وجود در این راه حرکت می‌کنیم و ادامه خواهیم داد.[۱۶]

یکی از هم‌رزمان شهید محمود کاوه تعریف می‌کند:

روزی به او گفتم: آقا محمود اگه مردم تو رو فراموش کنن! این کوه‌ها فراموشت نمی‌کنن. گفت: چطور مگه؟

---

۱۴. بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۴ خرداد ۱۳۵۹.

۱۵. بیانات در دیدار نیروهای مسلح منطقه‌ی شمال کشور و خانواده‌های آنان، ۱۳۹۱/۶/۲۸.

۱۶. بیانات در دیدار جوانان استان اصفهان ۱۳۸۰/۸/۱۲.

گفتم: به دستور تو، سربازهای امام روی خیلی از قله‌های کردستان نماز خوندن، این تو بودی که کلمه اشهد ان لا اله الاالله و علی ولی الله رو، در بیشتر این کوه‌ها طنین‌انداز کردی. بچه‌ها مثل اینکه منتظر بودند کسی سر حرف را باز کند، همه شروع کردند به زدن حرف‌هایی از همین دست. چهره‌اش نشان می‌داد که از این حرف‌ها خوشش نیامده، گفت: ما بدون امام چیزی نیستیم، امام همه‌چیز را از خدا می‌دونن. کمی مکث کرد و گفت: از این حرف‌ها هم دیگه کسی نزنه وگرنه کلاهمون می‌ره تو هم.

٦- حسادت:

همان‌طور که در بخش هلاکت در تکبر، در کلام زیبای امام حسن (علیه‌السلام) بیان شد، ایشان فرمودند: «هَلَاکُ النَّاسِ فِی ثَلَاثٍ الْکِبْرِ وَ الْحِرْصِ وَ الْحَسَدِ ... وَ الْحَسَدُ رَائِدُ السُّوءِ وَ مِنْهُ قَتَلَ قَابِیلُ هَابِیلَ».[١٧]

هلاکت و نابودی مردم در سه چیز است: کبر و حرص و حسد ...اما حسد که سررشته‌ی بدی ست و به‌واسطه آن قابیل، هابیل را کشت.

انواع برخورد با نعمت‌ها

مواجهه با نعمت در برابر مردم چندگونه است:

١. غبطه: هم برای خود بخواهیم و هم برای دیگری؛ امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لَا یَحْسُدُ وَ الْمُنَافِقُ یَحْسُدُ وَ لَا یَغْبِطُ».[١٨] مؤمن غبطه می‌خورد اما حسادت ندارد.

٢. بخل: من داشته باشم به هیچ‌کس هم نمی‌دهم.

٣. ایثار: مهم نیست که من داشته باشم، ولی او داشته باشد.

۴. حسادت: حالا که من ندارم، او هم نباید داشته باشد؛

حسادت بسیار خطرناک است تا جایی که خداوند در سوره فلق به پیامبر(صلی‌الله علیه و آله) می‌فرماید: «وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» از شر حسود هنگامی که می‌خواهد حسادت کند، فقط به خدا پناه ببر

حضرت علی (علیه‌السلام) سرآمد تمام بدی‌ها را حسد معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: «رَأْسُ الرَّذَائِلِ الْحَسَد».[١٩] حسد سرآمد همه زشتی‌ها است.

---

١٧. *بحارالأنوار* (ط – بیروت)، محمدباقر مجلسی، ج٧۵، ص: ١١١.

١٨. *الکافی* (ط – الإسلامیة)، ثقه‌الاسلام کلینی، ج٢، ص: ٣٠٧.

١٩. *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، محدث نوری، ج١٢، ص: ٢٣.

نشانه‌ی حسود

حضرت لقمان(علیه‌السلام) به پسرش فرمود: «لِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَ يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ وَ يَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ»؛[20] نشانه‌ی حسود سه چیز است: پشت سر غیبت کند، پیش رو تملق گوید و در مصیبت شماتت نماید.

حسادت یار حضرت عیسی(علیه‌السلام)

یکی از یاران حضرت عیسی علیه السلام که قد کوتاهی داشت و همیشه در کنار حضرت دیده می‌شد، در یکی از مسافرت‌ها که همراه عیسی علیه السلام بود، در راه به دریا رسیدند.

حضرت عیسی با یقین خالصانه گفت:

((بسم الله)) و بر روی آب حرکت کرد!

مرد کوتاه‌قد، هنگامی که دید عیسی بر روی آب راه می‌رود، با یقین راستین گفت: بسم الله و روی آب به راه افتاد تا به حضرت عیسی رسید. در این حال مرد دچار خودبینی و غرور شد و با خود گفت:

عیسی روح‌الله روی آب راه می‌رود و من هم روی آب راه می‌روم، بنابراین، عیسی چه فضیلتی بر من دارد؟ هر دو روی آب راه می‌رویم.

همان‌دم یک‌مرتبه زیر آب رفت و فریادش بلند شد:

((ای روح‌الله مرا بگیر و از غرق شدن نجاتم ده!))

حضرت عیسی دستش را گرفت و از آب بیرون آورد و فرمود: ای مرد مگر چه گفتی که در آب فرورفتی؟

مرد کوتاه‌قد گفت:

من گفتم، همان‌طور که روح‌الله روی آب راه می‌رود، من نیز روی آب راه می‌روم. پس با این حساب چه فرقی بین ماست! خودبینی به من دست داد و به کیفرش گرفتار شدم.

حضرت عیسی فرمود:

تو خود را (در اثر خودبینی) در جایگاهی قرار دادی که شایسته آن نبودی بدین جهت خداوند بر تو غضب نمود و اکنون از آنچه گفتی توبه کن!

مرد توبه کرد و به رتبه و مقامی که خدا برایش قرار داده بود بازگشت و موقعیت خود را دریافت.

امام صادق علیه السلام پس از نقل این قضیه فرمود:

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا يَحْسُدَنَّ بَعْضُكُمْ بَعْضاً. پس شما نیز از خدا بترسید و پرهیزکار باشید و به همدیگر حسد نورزید.[21]

---

۲۰. *الخصال*، شیخ صدوق، ج۱، ص: ۱۲.

۲۱. *الکافی* (ط – الإسلامیة)، ثقه‌الاسلام کلینی، ج۲، ص: ۳۰۶.

چرا حسادت می‌کنیم؟

1. عدم اعتقاد به قضا و قدر الهی؛ یعنی یک سری نعمات را خدا به او داده و یک سری دیگر را به ما.

2. عدم اعتقاد به بی‌ارزش بودن دنیا؛ خداوند درباره دنیا می‌فرماید: «زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا» دنیا غنچه‌ای است که برای کسی گل نداده است!

3. خیال می‌کند، اگر نعمت از دیگران گرفته شود، به او داده می‌شود!

4. عدم اعتقاد به قادر بودن خداوند.

داستانی عجیب درباره حسد

در زمان یکی از خلفا، مرد ثروتمندی غلامی‌خرید. از روز اولی که او را خرید، مانند یک غلام با او رفتار نمی‌کرد، بلکه مانند یک آقا با او رفتار می‌کرد. بهترین غذاها را به او می‌داد، بهترین لباس‌ها را برایش می‌خرید، وسایل آسایش او را فراهم می‌کرد و درست مانند فرزند خود با او رفتار می‌کرد. غلام می‌دید که اربابش همیشه در فکر است، همیشه ناراحت است.

یک شب ارباب درد دل خود را با غلام در میان گذاشت و گفت: من حاضرم تو را آزاد کنم و این مقدار پول هم بدهم، ولی می‌دانی برای چه این‌همه خدمت به تو کردم؟ فقط برای یک تقاضا، اگر تو این تقاضا را انجام دهی هر چه که به تو دادم حلال و نوش جانت باشد و بیش از این هم به تو می‌دهم ولی اگر این کار را انجام ندهی من از تو راضی نیستم. غلام گفت: هر چه تو بگویی اطاعت می‌کنم، تو ولی‌نعمت من هستی و به من حیات دادی. گفت: نه باید قول قطعی بدهی، می‌ترسم اگر پیشنهاد کنم، قبول نکنی. گفت: هر چه می‌خواهی پیشنهاد کنی بگو تا من بگویم " بله".

وقتی کاملاً قول گرفت گفت: پیشنهاد من این است که در یک موقع و جای خاصی که من دستور می‌دهم، سَر مرا از بیخ ببری. گفت: آخر چنین چیزی نمی‌شود. گفت: خیر، من از تو قول گرفتم و باید این کار را انجام دهی. نیمه‌شب غلام را بیدار کرد، کارد تیزی به او داد و با هم به پشت‌بام یکی از همسایه‌ها رفتند. در آنجا خوابید و کیسه پول را به غلام داد و گفت: همین‌جا سر من را ببر و هر جا که دلت می‌خواهد برو.

غلام گفت: برای چه؟ گفت: برای اینکه من این همسایه را نمی‌توانم ببینم. مردن برای من از زندگی بهتر است. ما رقیب یکدیگر بودیم و او از من پیش افتاده و همه‌چیزش از من بهتر است. من دارم در آتش حسد می‌سوزم، می‌خواهم قتلی به پای او بیفتد و او را زندانی کنند. اگر چنین چیزی شود، من راحت شده‌ام. راحتی من فقط برای این است که می‌دانم اگر اینجا کشته شوم، فردا می‌گویند جنازه‌اش در پشت‌بام رقیبش پیدا شده، پس حتماً رقیبش او را کشته است، بعد رقیب مرا زندانی و سپس اعدام می‌کنند و مقصود من حاصل می‌شود! غلام گفت: حال که تو چنین آدم احمقی هستی، چرا من این کار را نکنم؟ تو برای همان کشته شدن خوب هستی. سر او را برید، کیسه پول را هم برداشت و رفت. خبر در همه جا پیچید. آن مرد همسایه را به زندان بردند، ولی همه می‌گفتند اگر او قاتل باشد، روی پشت‌بام خانه خودش که این کار را نمی‌کند. پس قضیه چیست؟ مُعمائی شده بود. وجدان غلام او را راحت نگذاشت، پیش حکومت وقت رفت و حقیقت را

این‌طور گفت: من به تقاضای خودش او را کشتم. او آن‌چنان در حسد می‌سوخت که مرگ را بر زندگی ترجیح می‌داد. وقتی مشخص شد قضیه از این قرار است، هم غلام و هم مرد زندانی را آزاد کردند.[۲۲]

افراد زیادی برای حسادت با امام حسین (علیه‌السلام) جنگیدند و می‌گفتند چرا او نوه پیامبر (ص) باشد ما نباشیم؟ چرا او امام باشد ما نباشیم؟ خواصی که در مدینه ماندند و به یاری اباعبدالله نیامدند، می‌گفتند چرا او دستور بدهد.

حضرت زینب کبری س در خطبه‌ی شام فرمود: «أَحَسَدْتُمُونَا وَيْلاً لَكُمْ عَلَى مَا فَضَّلَنَا اللَّه»[۲۳] وای بر شما! آیا به ما حسادت می‌ورزید؟ به خاطر آنکه خداوند ما را بر شما برتری بخشیده است.

به عبارتی زینب (س) یکی از عوامل مهم حادثه‌ی کربلا را حسد می‌داند. ممکن است بعد از ظهور ولی‌عصر (عج) نیز برخی افراد به خاطر حسادت با ایشان بیعت نکنند.

۷- اسراف‌کاری و تجمل‌گرایی:

تجمل‌گرایی، یکی از رذایل اخلاقی است که در دین اسلام مورد نکوهش واقع شده است.

آراستگی در اسلام

دین اسلام، دین اعتدال است و استفاده از زینت و زیبایی‌های طبیعت و اسباب و لوازم مناسب و... را نه تنها اجازه داده بلکه به آن توصیه و سفارش نموده، است؛ لذا قرآن می‌فرماید: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللّهُ إِلَيْكَ وَلا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛[۲۴] و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.»

در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) می‌خوانیم که هنگام نماز، بهترین لباس‌ها را می‌پوشید، وقتی از او در این باره سؤال شد، فرمود: «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت من لباس زیبا را برای راز و نیاز با پروردگارم می‌پوشم؛ چرا که خود او دستور داده است که: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»[۲۵]؛ زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید.

منع تجمل‌گرایی در قرآن

بنابراین استفاده از زینت و زیبایی اگر در حد اعتدال باشد هیچ اشکالی ندارد، ولی بسیاری از مردم در جریان زندگی، راه افراط را در پیش می‌گیرند و به بهانه‌های گوناگون رو به تجمل‌گرایی می‌آورند، به همین خاطر قرآن کریم بلافاصله مسلمانان را از زیاده‌روی و اسراف و تجاوز از حد، بر حذر داشته و نهی می‌کند و می‌گوید: «يَابَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ

---

۲۲. *انسان کامل*، مرتضی مطهری، ص ۱۶.

۲۳. *اللهوف علی قتلی الطفوف*، سید علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حلی، ترجمه فهری، النص، ص: ۱۵۳.

۲۴. سوره قصص، آیه ۷۷.

۲۵. *وسایل الشیعه*، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل البیت، چاپ دوم، ج ۴، ص ۴۵۵.

كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»[۲۶]؛ ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.»

در قرآن کریم کلمه‌ای که از نظر ظاهری به تجمل‌گرایی نزدیک است، واژه‌ی «ترف» است که در چندین مورد آمده است، از جمله در سوره‌ی هود می‌خوانیم: «وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ»؛[۲۷] و آنان که ستم می‌کردند، از تنعم و کام‌جویی پیروی کردند و گناهکار بودند.

در آیه دیگری درباره اصحاب شمال و گناه‌کاران آمده است: «إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ»[۲۸]؛ آن‌ها، پیش از این (در عالم دنیا) مست و مغرور بودند»

بنابراین از نظر مکتب جاوید اسلام، دلباختگی نسبت به امور دنیا و زرق و برق آن که در قالب تجمل‌گرایی ظاهر می‌شود محکوم است نه بهره‌گیری معتدل و حساب‌شده از نعمت‌های این جهان.

زیان‌های تجمل‌گرایی

۱. انحطاط جامعه

از جمله آثار زیان‌بار تجمل‌گرایی، انحطاط اجتماعی است. یعنی تنها به جهاد، خصوصاً جهاد سیاسی روی نمی‌آورد، بلکه در مقابل جبهه حق می‌ایستد.

جرجی زیدان مسیحی، درباره انحطاط مسلمانان می‌گوید: «پس از آنکه اعراب به کشورگشایی پرداختند، سیم و زر و غلام و کنیز به جزیره العرب روان گردید و اندک‌اندک، اعراب مسلمان به فساد و هرزگی گراییدند».[۲۹]

حضرت امام خمینی (ره) درباره ایجاد روحیه‌ی جهادی بدون ساده‌زیستی می‌فرماید: «طبع کاخ‌نشینی باتربیت صحیح، منافات دارد؛ با اختراع و تصنیف و تألیف و زحمت، منافات دارد. اگر سراسر دنیا هم بخواهید گردش کنید و پیدا کنید، اگر موفق بشوید، یکی دو تا و چندتاست. تمام مصنفین از این کوخ‌نشینان بودند تقریباً و تمام مخترعین از همین کوخ‌نشینان بودند تقریباً. ما باید بکوشیم که اخلاق کاخ‌نشینی را از این ملت بزداییم. اگر بخواهیم ملت جاوید بماند و اسلام را آن طوری که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد، در جامعه ما تحقق پیدا کند، مردم را از خوی کاخ‌نشینی به پایین بکشید».[۳۰]

در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»[۳۱]؛ هنگامی‌که انسان را زیانی رسد،

---

۲۶. سوره الأعراف، آیه ۳۱.
۲۷. سوره هود، آیه ۱۱۶.
۲۸. سوره واقعهٔ، آیه ۴۵.
۲۹. مجموعه مقالات بزرگداشت امام خمینی (ره)، ج ۱، ص ۱۶۴.
۳۰. صحیفهٔ نور، ج ۱۷، ص ۲۱۷.
۳۱. سوره زمر، آیه ۸.

پروردگار خود را می‌خواند و به سوی او باز می‌گردد اما هنگامی‌که نعمتی از خود به او عطا کند آنچه را که به خاطر آن قبلاً خدا را می‌خواند از یاد می‌برد و برای خدا همتا قرار می‌دهد تا مردم را از راه او منحرف سازد. بگو: چند روزی از کفرت بهره‌گیر که از دوزخیان خواهی بود».

۲. وابستگی اقتصادی

همان‌طور که در قسمت جهاد اقتصادی بیان شد، از جمله پیامدهای تلخ و ناگوار تجمل‌گرایی، ضعف و وابستگی اقتصادی است. کشوری که مردم آن به تجمل‌گرایی روی آورده و بازار مصرفشان را به ویژه لوازم گران‌قیمت خارجی، اشغال کرده، در واقع مرگ اقتصادی‌شان را عملاً با دست خود امضا کرده‌اند و باید بخش کلان سرمایه ملی‌شان، صرف واردات کالاها و لوازم مدل جدید کشورهای خارج شود و کارخانه‌های داخلی به خاطر نبود بازار مصرف، چاره‌ای جز تعطیلی نخواهد داشت.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً»[۳۲]؛ اموال خود را که خدا آن را مایه پایداری و برپا بودن شما قرار داده است، به دست سفیهان نسپارید!» افرادی که در بازار رقابت منفی تجمل‌گرایی گرفتار شده و سرمایه‌های ملی را صرف واردات لوازم و تجهیزات مدل جدید خارجی می‌نمایند، در واقع، افراد جاهل و نادانی هستند که با دست خود سلطه بیگانگان را فراهم می‌سازند.

۳. گسترش فحشا و منکرات،

این عکس جهاد اخلاقی است ورود در بازار رقابت تجمل‌گرایی، گناهانی چون: غرور، حسد، کینه‌توزی، شهوت‌پرستی و بی‌عفتی را به دنبال خواهد داشت. یک دسته به خاطر سرمایه و امکانات فراوان به شهوت‌رانی پرداخته و به قول خودشان از هر چمنی گلی را برمی‌دارند و عده‌ای کثیر از انسان‌های فقیر و بی‌بضاعت، به خاطر اینکه در بازار تجمل‌گرایی و رقابت از قافله رفاه‌طلب، عقب نمانند، شرف و حیثیت خویش را حراج نموده و به خودفروشی روی می‌آورند.

قرآن کریم می‌فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلادِ. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»[۳۳]؛ بدانید که زندگی دنیا بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است؛ و دنیا جز متاع فریب نیست».

کم نیستند انسان‌هایی که در این بازار غرور و نیرنگ در دام وسوسه‌های شیطانی افتاده، ارزش و هویت انسانی خویش را از دست می‌دهند؛ لذا حکیمان گفته‌اند: «فساد با تجمل مقرون است و اغلب، دنبال آن می‌آید و تجمل هم دنبال فساد می‌آید. اگر حرکات قلب را آزاد بگذارید، یعنی جلو هوا و هوس را رها کنید، چگونه می‌توانید از ضعف روحی جلوگیری کنید؟»[۳۴]

---

۳۲. سوره نساء، آیه ۵.

۳۳. سوره حدید، آیه ۲۰.

۳۴. روح القوانین، مونتسکیو، ترجمه علی‌اکبرمهتدی، تهران، چاپخانه مجلسی، بینا، ۱۳۲۲ ش، ص ۲۳۲.

٤. ترجیح دنیا بر آخرت

از جمله آثار شوم تجمل‌گرایی، پشت کردن به ارزش‌ها و امور معنوی و اخلاقی است. افراد و اشخاصی که شیفته و مجذوب ثروت و سرمایه می‌شوند، تمام توان و همت خود را صرف جمع‌آوری زرق و برق دنیا می‌کنند، در قاموس آن‌ها، جهاد معنا ندارد، نه تنها جهاد بلکه مفاهیم ارزشی مثل: زهد، تقوا، ساده زیستی، انفاق، ایثار و. هیچ جایگاهی نخواهد داشت.

قرآن می‌فرماید: «الَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَةِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَ یَبْغُونَهَا عِوَجاً أُولَئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ»[۳۵]؛ کسانی که زندگی دنیا را به آخرت، ترجیح می‌دهند و مردم را نیز از راه خدا منحرف می‌کنند و در پی آن هستند که برای سنت و دین خدا کجی ایجاد کنند، ضلالت برای آنان حتمی است.»

وابستگی شدید به زرق و برق دنیا، انسان را برده و مطیع خود می‌سازد؛ زیرا انسان برای اینکه به زندگی خود، رونق و صفا بخشد، به تنعم و تجمل رو می‌آورد و به تدریج با امور و اشیایی که وسیله تنعم و تجمل و یا ابزار قوت و قدرت خویش قرار داده، خو گرفته و شیفته آن می‌شود و رشته‌هایی نامرئی او را خوار و ذلیل نموده و به زانو درمی‌آورد. در نتیجه خدا و آخرت را به کلی از یاد می‌برد: «یَعْلَمُونَ ظاهراً مِّنَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»[۳۶]؛ آنان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت بی‌خبرند.»

امام رضا (علیه‌السلام) درباره این‌گونه افراد می‌فرمایند: «مال دنیا جمع نمی‌شود مگر با پنج خصلت، بخل بسیار و آرزوهای دراز و چیرگی آزمندی (بر انسان) و ترک صله‌رحم (و رسیدگی به بستگان تنگ‌دست) و دنیاپرستی و فراموش کردن آخرت.»[۳۷]

خطر تجمل‌گرایی زمامداران، در دور کردن مردم از فرهنگ جهاد

اگر مسئولین یک جامعه به تجمل‌گرایی و اسراف روی بیاورند، دیگر در آن جامعه بویی از جهاد هم باقی نمی‌ماند، که «الناس علی دین ملوکهم»[۳۸].

و یا حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «النَّاسُ بِأُمَرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِم». مردم به حاکمانشان بیشتر شبیه‌اند تا پدرانشان.[۳۹]

یکی از اسراف‌کارترین و تجمل‌گراترین حاکمان، متوکل عباسی بود.

---

۳۵. سوره ابراهیم، آیه ۳.

۳۶. سوره روم، آیه ۷.

۳۷. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۶۱.

۳۸. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷.

۳۹. تحف العقول، النص، ص: ۲۰۸.

او کاخ‌های متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی هزینه آن‌ها نمود. از جمله، کاخ‌هایی به نام‌های: شاه، عروس، شبداز، بدیع، غریب و برج بنا کرد و یک‌میلیون و هفت‌صد هزار دینار فقط هزینه ساختن کاخ اخیر کرد![۴۰] نیز قصر دیگری ساخت که به قصر «بُرکُوء» شهرت یافت. ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگ‌ترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه برداشت![۴۱] قصرهای دیگری نیز به نام‌های: جعفری، ملیح، غرو، مختار، حیر برای خوش‌گذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورخان به تفصیل از آن‌ها یاد کرده‌اند.[۴۲]

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتزّ» را ختنه کند و برای این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام‌آوری به راه انداخت که مورخان به تفصیل نوشته‌اند و ما به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

فرشی را که طول آن یک‌صد ذراع و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل بیست میلیون درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه‌نشینان نثار کردند! و یک‌میلیون درهم که روی آن‌ها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کننده معتزّ پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عاید تو شده؟ گفت: هشتادوچند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه‌کنان» به متوکل تسلیم شد... بالغ بر هشتادوشش میلیون درهم شده بود![۴۳]

این‌ها گوشه‌هایی از خوش‌گذرانی‌ها و ولخرجی‌های متوکل از محل بیت‌المال بود، وگرنه شرح بزم‌ها و عیاشی‌های او در این بحث فشرده نمی‌گنجد. تنها اینجا اضافه می‌کنیم که «سیوطی» می‌نویسد: او چهارهزار کنیز در کاخ خود داشت که از همه آن‌ها کام جسته بود![۴۴] «مسعودی»، مورخ نام‌دار، می‌گوید: در هیچ زمان و هیچ عصری مانند دوران حکومت متوکل، پول خرج نمی‌شد![۴۵]

«ابوبکر خوارزمی»، نویسنده بزرگ عصر آل‌بویه (متوفی ۳۸۳ یا ۳۹۳)، طی نامه‌ای که در آن، سخت‌گیری‌های عباسیان نسبت به شیعیان و مظلومیت سادات و شیعیان را شرح می‌دهد، انگشت روی جنایت‌های متوکل می‌گذارد و از این جشن ننگین نیز یاد می‌کند.

---

۴۰. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه. ق، ج۳، ص ۲۲۳.

۴۱. فقیهی، علی اصغر، آل بویه، انتشارات صبا، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۴۱۵.

۴۲. شریف القرشی، باقر حیاه الامام الهادی، الطبعه الأولی، بیروت، دارالأضواء، ص ۳۰۹ – ۳۱۵.

۴۳. فقیهی، همان کتاب، ص ۴۱۷؛ دکتر منجد، صلاح الدین، بین الخلفا و الخلعاء، الطبعه الثالثه، بیروت، دارالکتاب الحدیث، ۱۹۸۰ م، ص۳۳ – ۳۵. مراسم پرتجمل ختنه کنان معتزّ را «قلقشندی» نیز با اندکی تفاوت در کتاب «مآثر الأنافه فی معالم الخلافه»، (مطبعه حکومه الکویت، چاپ دوم) ج ۳، ص ۳۶۷ آورده است.

۴۴. سیوطی، تاریخ الخلفا، الطبعه الثالثه، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۳۸۳ ه. ق، ص ۳۵۰.

۴۵. مروج الذهب، بیروت، دارالأندلس، ج ۴، ص ۴۰.

پیشوایی از پیشوایان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می‌رود، کسی جنازه او را تشییع نمی‌کند و قبر او گچ کاری نمی‌شود، اما چون دلقک و مسخره‌ای و بازیگری از آل عباس بمیرد تمام عدول (عدول دارالقضا) و قاضیان در تشییع‌جنازه او حاضر می‌شوند و قایدان و والیان برای او مجلس عزاداری به پا می‌دارند! دهریان و سوفسطاییان از شرّ ایشان (آل عباس) درامان‌اند، لیکن آن‌ها هرکس را شیعه بدانند به قتل می‌رسانند. هر کس نام پسرش را «علی» بگذارد، خونش را می‌ریزند. شاعر شیعه چون در مناقب وصی و معجزات نبی شعر بگوید، زبانش را می‌برند و دیوانش را پاره می‌کنند. هارون، پسر خیزران (مقصود واثق خلیفه است) و جعفر متوکل در صورتی به کسی عطا می‌کردند و بخشش می‌نمودند که به آل ابی‌طالب دشنام گوید، مانند عبدالله بن مُصْعَب زبیری و وهب بن وهب بُحتُری و مروان بن ابی حَفْصَه اموی و عبدالملک بن قُرَیْب اصمعی و بکّار بن عبدالله زبیری. مدت هزار ماه در منبرها به امیرالمؤمنین ناسزا گفتند (مقصود مدت حکومت بنی‌امیه است) اما در وصایت او شک به خود راه ندادیم.

علویان را از یک وعده خوراک منع می‌کنند، در حالی که خراج مصر و اهواز و صدقات حرمین شریفین و حجاز به مصرف (خُنیاگرانی از قبیل) ابن ابی مریم مدنی و ابراهیم موصلی و ابن جامع سهمی و زَلْزَلْ ضارب و بَرْصُوما زامر (سرنا زن، نی زن) می‌رسد. متوکل عباسی دوازده هزار کنیز داشت! اما سیدی از سادات اهل‌بیت، فقط یک کنیز (خدمتکار) زنگی یا سندی دارا بود. اموال خالص و پاکیزه خراج، به دلقک‌ها و مهمانی‌های مربوط به ختنه اطفال، به سگ‌بازان و بوزینه‌داران، به مخارق و علویه خنیاگر و به زرزر و عمرو بن بانه بازیگر، منحصر شده است! یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه – علیها السلام – دریغ می‌دارند. قومی که خمس، بر آنان حلال و صدقه حرام است و گرامی‌داشتن و دوستی نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مُشرِف به هلاک هستند، یکی شمشیر خود را گرو می‌گذارد و دیگری جامه‌اش را می‌فروشد. آنان گناهی ندارند جز اینکه جدشان نبی و پدرشان وصی و مادرشان فاطمه و مادر مادرشان خدیجه و مذهبشان ایمان به خدا و راهنمایشان قرآن است. من چه بگویم درباره قومی که تربت و قبر امام حسین (علیه السلام) را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند...[۴۶]

این تجمل‌ها و اسراف‌ها، مردم را هم به حرص در زندگی دنیا کشانده بود.[۴۷]

سیره امام خمینی ره در خودداری از تجمل‌گرایی

امام خمینی ره که مصداق بارز مجاهد فی سبیل الله بودند، زندگی‌ای در نهایت سادگی داشتند.

حاج احمد آقا می‌گفت، روزی از برادران سپاه مستقر در بیت امام درخواست کردم جلوی ایوان بیت را یک نرده‌ای نصب کنند. وقتی برادران مشغول این کار شدند امام وارد شده، فرمودند: «احمد، چه کار می‌کنی؟» عرض کردم برای حفاظت جان علی (فرزندم) که خدای‌نکرده به پایین پرت نشود، از برادران خواسته‌ام نرده‌ای جلوی ایوان نصب کنند و این کار مرسومی در همهٔ خانه‌هاست. حضرت امام فرمودند: «شیطان از همین‌جا سراغ آدم می‌آید، اول به انسان می‌گوید منزل شما احتیاج به نرده دارد، بعد می‌گوید رنگ می‌خواهد، سپس می‌گوید این خانه کوچک است و در شأن شما نیست و خانهٔ بزرگ‌تر می‌خواهید و آرام‌آرام انسان در دام شیطان می‌افتد.»[۴۸]

---

۴۶. خوارزمی، رسائل، مصر، المطبعه العثمانی، ۱۳۱۲ ه. ق، ص ۷۶ – ۸۳. فقیهی، همان کتاب، ص ۴۵۳.

۴۷. گردآوری از کتاب: سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، موسسه امام صادق (علیه السلام)، قم، ۱۳۹۰ ه. ش، ص ۵۹۳.

۴۸. برداشتهایی از سیره امام خمینی (ره)، ج ۱، ص ۲۹۱.

امام خمینی ره که خود تربیت‌یافته‌ی مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) بود؛ با اقتدا به امامان معصوم(علیهم‌السلام) به ویژه مولای متقیان حضرت امیرمؤمنان(علیه‌السلام) ساده‌زیستی را به عنوان شیوه‌ای از زندگانی آزادمنشانه برگزیدند تا نه تنها از قیدوبندهای هواهای نفسانی و کشش‌ها و جاذبه‌های زندگی مادی‌گرایانه رهایی یابند بلکه روح و روان خویش را از تعلق و اسارت قدرت‌های زورگو و مستبد برهانند. این ساده‌زیستی‌ها به قدری بود که تعجب غربی‌ها را به دنبال داشت

آقای تیموری که در دفتر امام خدمت می‌کردند تعریف می‌کنند:

یک روز یادم می‌آید کلیه مستشاران و کاردارهای خارجی به مناسبتی با لباس‌های مخصوص خدمت آقا رسیده بودند، این‌ها فکر می‌کردند الآن که به جماران بیایند با یک کاخ و دم‌ودستگاه آن‌چنانی مواجه خواهند شد. ما خودمان رفتیم و آن‌ها را راهنمایی کرده و به حسینیه بردیم. وقتی من به آن‌ها گفتیم بفرمایید بنشینید، باورشان نمی‌شد که باید آنجا روی زمین بنشینند تا امام بعداً بیایند.[۴۹]

این از بزرگ‌ترین افتخارات است که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که زندگی بالاترین مسئولش در حد زندگی پایین‌ترین افراد جامعه است و در عصر حاضر نیز به‌جرئت می‌توان گفت که در هیچ کجای دنیا و حتی مسئولان کشور خودمان نمی‌توان کسی را یافت که از ساده زیستی، مشابه آیت‌الله خامنه‌ای و فرزندان و خانواده معظم له باشند.

شهید سردار سرتیپ شوشتری نیز در با اشاره به توجه رهبری به ساده‌زیستی و پرهیز از تجمل‌گرایی می‌گوید:

مقداری زیلو در خانه مقام معظم رهبری بود. آن‌ها را جمع کردیم و فروختیم و یک مقدار هم پول از مال شخصی خودم روی آن‌ها گذاشتم. تا به جای آن زیلوها، برای منزل آقا فرشی تهیه کنیم. وقتی زیلوها را عوض کردیم و فرش‌ها را پهن نمودیم، آقا تشریف آوردند و فرمودند: «این‌ها دیگر چیست؟» گفتم: «زیلوها را عوض کردیم». فرمودند: «اشتباه کردید که عوض نمودید. بروید همان زیلوها را بیاورید». اصرار را بی‌فایده دیدم و با هزار مکافات رفتم و زیلوها را پیدا کردم و توی خانه انداختم. زیلوهایی که واقعاً به آن‌ها نگاه می‌کردی، می‌دیدی که نخشان درآمده و ساییده شده‌اند.[۵۰]

این زندگی زاهدانه و به دور از تجمل است که باعث می‌شود انسان روحیه‌ی جهادی خود را روزبه‌روز تقویت کند و در مقابل ابرقدرت‌ها بایستد

ایجاد روحیه جهادی، علاج تجمل‌گرایی

بنابر آنچه بیان شد، اگر بخواهیم در طول حیات و زندگی چندروزه دنیا گرفتار طغیان و سر کشی، انحطاط اجتماعی، وابستگی اقتصادی، گسترش فحشا و منکرات و پشت کردن به ارزش‌های الهی و انسانی نشویم، چاره‌ای نداریم جز اینکه روحیه جهادی را در خود و اطرافیانمان زنده کنیم و از نعمتها و مواهب الهی به صورت درست و حساب‌شده استفاده و بهره‌برداری کنیم و از اسراف، تبذیر و تجمل‌گرایی دوری نماییم.

---

۴۹. درس‌هایی از امام، ص؟

۵۰. جلوه آفتاب، علی احمدی خواه ص ۲۸۸.

۸- ناامیدی:

یکی دیگر از موانعِ داشتن روحیه جهادی، ناامیدی و یأس است

کسی که از رسیدن به مقصود ناامید شده و استقامت نداشته باشد، همه‌ی مشکلات را غیرقابل حل می‌بیند، چرا که امید لازمه‌ی تداوم زندگی و مجاهده است.

ویکتور هوگو معتقد است:" امید در زندگی انسان همان‌قدر اهمیت دارد که بال برای پرندگان."

حضرت عیسی و مرد زارع

روزی حضرت عیسی (ع) در محلی نشسته بود. پیرمردی داشت زمین را برای زراعت آماده می‌کرد. حضرت گفت:" خدایا! آرزو را از دل این مرد زایل کن."

همان‌دم پیرمرد بیل خود را به یک‌طرف انداخت و روی زمین خوابید. ساعتی گذشت، عیسی (ع) بازگفت:" خداوندا! دوباره آرزو وامید را به او برگردان."

ناگاه پیرمرد از جا برخاست و شروع به کار کرد. حضرت از او پرسید:" چه شد بیل را بر زمین گذاشتی و باز بعد از ساعتی، آن را برداشتی و به کار مشغول شدی؟"

پیرمرد گفت:" در حین کار کردن با خودم گفتم تا کی باید زحمت بکشی؟ تو پیر و ازکارافتاده‌ای، شاید اجل همین الآن به سراغت بیاید. با این اندیشه، از کار دست کشیدم. وقتی روی زمین دراز کشیده بودم، با خود گفتم: حالا که زنده هستی، باید کار کنی و زاد و توشه‌ای فراهم آوری. این بود که باز بیل را برداشتم و مشغول به کار شدم. "

این داستان منحصر به آن پیرمرد نمی‌شود و تمام انسان‌ها را شامل می‌شود. نویسنده‌ای که به امیدی می‌نویسد. خواننده‌ای که به امیدی می‌خواند. کاسبی که به امیدی کار می‌کند. دانشجو و طلبه‌ای که به امیدی درس می‌خوانند و ... هیچ فکر کرده‌اید اگر به آینده امید نداشتیم چه می‌شد؟ پاسخ روشن است: مثل آن پیرمرد دراز می‌کشیدیم!

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَراً».

امید برای امت من رحمت است زیرا اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی درختی را نمی‌کاشت. (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۷۴، ص: ۱۷۳)

نمونه‌هایی از رحمت خدا

برادران، خیانت کردند و یوسف را در چاه انداختند. خداوند به او امید می‌دهد، می‌فرماید: به یوسف وحی کردیم که حتماً آن‌ها را نسبت به این کارشان متنبه خواهیم کرد. بیشتر و بلکه تمام داستان‌های قرآن این پیام را دارد که جهان را صاحبی است، پس امیدوار باشید. ابراهیم (علیه‌السلام) در آتش و پیامبر (ص) در غار با تار عنکبوت و یوسف (علیه‌السلام) در چاه، حفظ شد.

ما هم خدایی داریم امیدوار باشیم حتی اگر اوضاع تیره و تار بود امیدوار باشیم چون تاریکی نشان روشنایی است. قرآن کریم می‌فرماید: «الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»آیا صبح نزدیک نیست؟ (سوره هود آیه ۸۱)

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه، سفید است

موضوع امید و ناامیدی با موضوعات زیادی مرتبط است. از جمله با موضوع خوش‌بینی و مثبت اندیشی. فرعون در نهایت خباثت و گناه و بلکه مدعی ربوبیت بود، اما خدا به بازگشت او هم امیدوار بود و موسی و هارون را هم امیدوار می‌کرد: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ* فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»؛ به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است؛ اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود یا بترسد. (سوره طه ۴۳ و ۴۴)

مگر نه این که در بسم الله از میان هزار اسم خدا، خود را با دو اسم رحمان و رحیم ممتاز کرده است. در نماز و دعا و در هر کار دیگری که بسم الله الرحمن الرحیم می‌گوییم حواسمان باشد و اجازه دهیم جان و دامان از نسیم امید به رحمت الهی بهره‌مند شود.

امید، عامل محرک در تمام جهادها

عامل محرک در تمام جهادها همان امید است؛ و این امید سرمایه‌ی بزرگی است که کافران از آن محروم‌اند: «إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ» و از رحمت خدا ناامید مگردید. چراکه جز گروه کافران از رحمت خدا ناامید نمی‌گردند (یوسف ۸۷)

و حالا می‌فهمیم که چرا فرد کافر در قیامت به حاصل کار خود نگاه می‌کند و افسوس می‌خورد و می‌گوید: ای‌کاش من خاک بودم! «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ وَ يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً» (نبأ ۴۰)

این وحشتناک‌ترین جمله است که یک انسان می‌تواند بگوید: یعنی این که حتی نتوانسته خاک باشد، یعنی دریغ از ذره‌ای امید به رحمت الهی

و البته این آیه معنای عمیق و مهم‌تری هم دارد. یادمان نرود که پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله)، کنیه‌ی امیرالمؤمنین، علی (علیه‌السلام) را ابوتراب داده (معانی الاخبار ص ۱۲۰) یعنی پدر و صاحب خاک؛ و امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: معنای آیه است که فرد کافر در قیامت افسوس می‌خورد که ای‌کاش شیعه و علوی بودم و به دنبال ابوتراب رفته بودم. «يَعْنِي عَلَوِيّاً أَتَوَالَى أَبَا تُرَابٍ» بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج۷، ص: ۱۹۴

درست است که در جهاد فی سبیل الله الزامی به شیعه بودن نیست، اما با نگاه به جهاد گران اسلام روشن می‌شود که جهادِ دوست داران معصومین(علیهم‌السلام) از عمق و ریشه‌ای محکم‌تر برخوردار است ...

امید واقعی مجاهدان به خدا

مجاهد واقعی باید به خدا امید داشته باشد و به وعده‌های الهی خوش‌بین باشد. اگر انسان به خدا سوءظن داشته و ناامید باشد نمی‌تواند جهاد کند

پرکاربردترین آیه قرآن در کلام رهبر انقلاب

آیه‌ی «نصرت الهی» بیشترین تکرار را در بیانات منتشرشده در دوران رهبریِ مقام معظم رهبری داشته است:

«... وَ لَيَنصرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ (سوره حج، آیه ۴۰)

آیات ۳۹ تا ۴۶ سوره‌ی مبارکه‌ی حج

«... و بی‌تردید خدا هر که را که او را یاری می‌کند یاری خواهد کرد، همانا خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است.»

این آیه در مجموع بیانات منتشرشده از رهبر انقلاب، حدود ۶۷ بار تکرار شده است که اگر آیات هم مضمون با آن را نیز به این تعداد اضافه کنیم بر تعداد آن‌ها افزوده خواهد شد.

این نشان‌دهنده‌ی اعتقاد مقام معظم رهبری به نصرت الهی است که همه مجاهدان باید این را سرلوحه کار خود قرار دهند.